

نظام ایدئالیسم استعلایی

فریدریش ویلهلم یوزف شلینگ

ترجمہ سید مسعود حسینی



نشرنی

فهرست مطالب

مقدمه مترجم	۱۱
پیشگفتار	۲۱

درآمد

§ ۱. مفهوم فلسفه استعلایی	۲۹
§ ۲. نتایج	۳۳
§ ۳. تقسیم‌بندی مقدماتی فلسفه استعلایی	۳۶
§ ۴. ارغنون فلسفه استعلایی	۴۰

بخش نخست

در باب اصل ایدئالیسم استعلایی

قسمت نخست. در باب ضرورت و سرشت یک اصل اعلای دانش	۴۷
قسمت دوم. استنتاج خود اصل	۵۵
توضیحات	۵۹
ملاحظات کلی	۶۹

D. مسئله: تبیین این که چگونه «من» به جایی می‌رسد که خودش را به منزله فرآورنده شهود می‌کند..... ۱۶۱

۱۶۷..... α. بر ساختِ ابژه حسی و حسی درونی. زمان و مکان.

۱۷۳..... β. استنتاجِ رابطه‌ی علی، آن هم به‌عنوانِ پیدایشِ متقابلِ جهان برای «من».

۱۹۷..... γ. استنتاجِ امرِ ارگانیک.....

۲۰۶..... گذار به سپهر اندیشه‌ی بازتابی آزاد.....

۲۰۸..... تذکرِ کلی درباره‌ی عصرِ دوم.....

۲۱۱..... عصرِ سوم. از اندیشه‌ی بازتابی تا فعلِ مطلقِ اراده.....

α. انتزاعِ تجربی (جدکردنِ کنش‌گری از فرآوردن) شرطِ نخستِ اندیشه‌ی بازتابی. این از طریقِ حکمِ رخ می‌دهد: این از طریقِ شاکله‌سازیِ (تجربی) وساطت می‌شود. — (تفاوتِ شاکله با تصویر و نماد)..... ۲۱۴

β. پیشروی به سوی انتزاعِ استعلایی (که از طریقِ آن مفاهیمِ پیشینی). این مطابق است..... ۲۱۸

γ. شاکله‌سازیِ استعلایی. استنتاجِ آن. مکانیسمِ مقولات..... ۲۲۲

δ. برکشیدنِ مطلقِ «من» به ورای ابژه (انتزاعِ مطلق) اصلِ موضوعی که با آن فلسفه‌ی نظری به پایان می‌رسد. گذار به فلسفه‌ی عملی..... ۲۳۰

تذکرِ کلی درباره‌ی عصرِ سوم..... ۲۳۴

بخش چهارم

نظام فلسفه‌ی عملی بر اساس گزاره‌های بنیادی ایدئالیسم استعلایی

گزاره‌ی نخست. انتزاعِ مطلق، یعنی آغازِ آگاهی، فقط بر اساس یک خودتعمین‌بخشی، یا یک کنش‌گری خرد بر روی خودش، قابلِ تبیین است..... ۲۴۱

نتایج. اصلِ مشترکِ فلسفه‌ی نظری و عملی..... ۲۴۲

گزاره‌ی دوم. فعلِ خودتعمین‌بخشی، یا کنش‌گریِ آزادِ خرد بر روی خویش، فقط بر اساس کنش‌گریِ متعینِ خردی بیرون از آن خردِ نخست قابلِ تبیین است..... ۲۵۰

بخش دوم

استنتاج کلی ایدئالیسم استعلایی

مقدمه..... ۷۵

بخش سوم

نظام فلسفه‌ی نظری بر اساس

گزاره‌های بنیادی ایدئالیسم استعلایی

مقدمه..... ۸۹

I. استنتاجِ هم نهادِ مطلق که در فعلِ خودآگاهی مندرج است..... ۹۰

II. استنتاجِ اعضای میانیِ هم نهادِ مطلق..... ۹۶

عصرِ نخست. از حساسیتِ آغازین تا شهود فرآورنده..... ۱۰۱

A. مسئله: تبیین این که چگونه من به جایی می‌رسد که خودش را به‌عنوانِ مرزمند شهود می‌کند..... ۱۰۱

B. مسئله: تبیین این که چگونه من خودش را به منزله‌ی حس‌کننده شهود می‌کند..... ۱۱۴

C. نظریه‌ی شهود فرآورنده..... ۱۳۱

I. استنتاجِ شهود فرآورنده..... ۱۳۶

II. استنتاجِ ماده..... ۱۴۵

نتایج..... ۱۴۹

سه مؤلفه‌ی بر ساختِ ماده..... ۱۴۹

مغناطیس..... ۱۵۰

الکتریسته..... ۱۵۱

فرایندِ شیمیایی. گالوانیسم..... ۱۵۳

تذکرِ کلی درباره‌ی عصرِ نخست..... ۱۵۵

عصرِ دوم. از شهود فرآورنده تا اندیشه‌ی بازتابی..... ۱۵۹

۱. این که این کنش گری خردی بیرون از ما شرط فعل خودتعیین بخشی است ۲۵۱

۲. چگونه باید رابطه دو خرد را متصور شد؟ ۲۵۳

۳. چگونه اثرگذاری (خردها بر روی من)، که شرط آگاهی است، به عنوان امری مداوم به تصور درمی آید ۲۶۱

ملاحظات افزوده ۲۶۳

E. مسئله: تبیین این که چگونه اراده ورزی برای «من» دوباره ایژکتیو می شود ۲۶۸

گزاره سوم ۲۶۸

α. اراده ورزی خود را اساساً بالضرورة به ابژه‌ای بیرونی معطوف می کند. (تقابل میان اراده ورزی (آزادی) و شهود فرآورنده. ایده‌ها. ایدئال. رانه). ۲۶۸

aa. شروط سلبی گذار از امر سوژکتیو به امر ایژکتیو ۲۷۱

bb. راه حل ایجابی این گذار ۲۷۴

β. پرسش، از چه طریقی جنبه ایدئال در اراده ورزی، برای «من» ایژکتیو می شود. — استنتاج قانون اخلاق. رانه طبیعی به منزله تضادی که از طریق آن خودتعیین بخشی محض (اخلاق) وارد آگاهی می شود. — آزادی استعلایی. ۲۸۱

ملاحظات افزوده. — استنتاج قانون حق و «نظام» حقوقی کلی ۲۹۳

مفهوم تاریخ ۳۰۰

مفهوم فلسفه تاریخ ۳۰۳

تبیین این همانی آزادی و امر قانونمند (به منزله خصوصیت اصلی تاریخ) ۳۰۶

مفهوم نظام جهانی (مشیت) اخلاقی در ایدئالیسم استعلایی ۳۰۷

دین در ایدئالیسم استعلایی ۳۱۴

سه دوره تاریخ ۳۱۶

F. مسئله: تبیین این که چگونه خود «من» می تواند از هماهنگی آغازین میان امر سوژکتیو و امر ایژکتیو آگاه شود ۳۱۸

بخش پنجم

گزاره‌های اصلی غایت‌شناسی بر اساس گزاره‌های بنیادی ایدئالیسم استعلایی ۳۲۱

بخش ششم

استنتاج یک ارغنون کلی برای فلسفه،

یا گزاره‌های اصلی فلسفه هنر بر اساس گزاره‌های بنیادی ایدئالیسم استعلایی

§ ۱. استنتاج فرآورده هنری به طور کلی ۳۳۱

§ ۲. خصوصیت فرآورده هنری ۳۳۹

تفاوت میان زیبایی فرآورده هنری و زیبایی طبیعی ۳۴۱

تفاوت فرآورده زیبایی‌شناسانه با مصنوع معمولی ۳۴۲

رابطه هنر با علم (معنای متفاوت نبوغ در این دو) ۳۴۳

§ ۳. نتایج رابطه هنر با کل نظام فلسفه ۳۴۴

تذکر کلی درباره کل نظام ۳۴۹

واژه‌نامه ۳۵۵

نمایه ۳۷۳

مفهوم فلسفه استعلایی

۱ هرگونه دانش بر مطابقتِ یک امرِ ابژکتیو با یک امرِ سوژکتیو مبتنی است. — زیرا آدمی فقط امرِ حقیقی را می‌داند؛ حقیقت اما به‌طورکلی در مطابقتِ تمثلات^۱ با برابریستاهای‌شان^۲ فرانهی می‌شود.

۲ ما می‌توانیم درون‌مایه^۳ هر چیزِ صرفاً ابژکتیو در دانشِ خویش را طبیعت بنامیم؛ درون‌مایه هر چیزِ سوژکتیو، در مقابل، «من» یا خرد نام دارد. این دو مفهوم با هم تضاد دارند.^۴ خرد از اساس^۵ امرِ صرفاً متمثل‌کننده تلقی می‌شود، طبیعت امرِ صرفاً قابلِ تمثل؛ آن یک امرِ آگاه، این یک امرِ ناآگاه. حال اما، در هر دانشی تلاقی^۶ متقابلِ این دو (تلاقیِ امرِ آگاه و امرِ فی‌نفسه ناآگاه) ضروری است؛ مسئله این است: این تلاقی را تبیین کردن.

۳ در خودِ دانش — در این که من می‌دانم — ابژکتیو و سوژکتیو^۷ چنان با هم متحدند که نمی‌توان گفت کدام یک از این دو اولویت دارد. در این جا یکم و دوم نداریم، هر دو

-
1. Vorstellungen
 2. Gegenstände
 3. Inbegriff
 4. sind sich entgegengesetzt
 5. ursprünglich
 6. Zusammentreffen
 7. Objektives und Subjektives

برای آوردن نظریه به پدیدارهای طبیعت است. — عالی‌ترین کمال علم طبیعت همانا روح‌بخشی کامل تمامی قوانین طبیعت در [قالب] قوانین شهودگری و اندیشه‌ورزی^۱ خواهد بود. پدیدارها (امر مادی) می‌بایست کاملاً ناپدید شوند و فقط باید قوانین (امر صوری) باقی بمانند. از این روست که هرچه در خود طبیعت امر قانونمند^۲ [341] بیش‌تر ظهور کند، پوشش هرچه بیش‌تر ناپدید می‌شود، خود پدیدارها روحانی‌تر می‌شوند، و سرانجام کاملاً محو می‌گردند. پدیدارهای نوری چیزی جز نوعی هندسه نیستند که خطوطاش از طریق نور ترسیم می‌شوند، و خود این نور دارای مادیت^۳ دوپهلوست. در نمودهای مغناطیس هرگونه رد و نشان مادی پیشاپیش ناپدید می‌شود، و از پدیدارهای گرانش که حتی طبیعت پڑوهان گمان می‌کردند می‌توانند آن‌ها را صرفاً تأثیر بی‌واسطه روحانی تلقی کنند چیزی جز قانون‌شان باقی نمی‌ماند، قانونی که اعمال آن در مقیاس بزرگ همانا مکانیسم حرکات سماوی است. — نظریه کامل طبیعت آن نظریه‌ای خواهد بود که به‌قوت آن کل طبیعت خودش را در یک خرد منحل کرده است. — فرآورده‌های مرده و ناآگاه طبیعت صرفاً تقلای ناموفق طبیعت هستند برای سپردن خویش به اندیشه بازتابی^۴، اما این به‌اصطلاح طبیعت مرده اساساً خردی نارس^۵ است و، از این رو، در پدیدارهای اش خصوصیت خردمند هنوز به‌طور ناآگاه پیشاپیش سرک می‌کشد. — طبیعت به عالی‌ترین هدف، یعنی این‌که برای خودش به‌طور کامل ابژه شود، تازه از طریق عالی‌ترین و واپسین اندیشه بازتابی^۵ دست می‌یابد، اندیشه بازتابی‌ای که چیزی نیست بجز انسان یا، به‌طور کلی‌تر، چیزی نیست بجز آنچه ما عقل^۶ می‌نامیم؛ طبیعت اول بار از طریق همین عقل به‌طور کامل به خود بازمی‌گردد، و از این طریق آشکار می‌شود که طبیعت اساساً با آن چیزی این‌همان است که در ما به‌منزله امری خردمند و آگاه شناخته می‌شود.

چنین چیزی چه‌بسا برای اثبات این امر کفایت کند که علم طبیعت واجد این گرایش

همزمان و واحدند. — هنگامی که می‌خواهم این این‌همانی^۱ را تبیین کنم، باید آن را پیشاپیش ملغاً کرده باشم.^۲ از آن‌جا که غیر از این دو مؤلفه دانش (به‌عنوان [340] اصل تبیین) چیزی به من داده نشده است، برای آن‌که آن را تبیین کنم، بالضروره باید یکی را بر دیگری مقدم بدارم، باید از یکی آغاز کنم تا از آن به دیگری برسم؛ مسئله مزبور تعیین نکرده است که از کدام یک از این دو باید آغاز کنم.

۴ بنابراین، فقط دو حالت امکان‌پذیر است.

A یا امری بژکتیو در مرتبه نخست قرار داده و پرسیده می‌شود: چگونه امری سوژکتیو به آن چیزی می‌پیوندد که با آن مطابقت دارد؟

مفهوم امر سوژکتیو در مفهوم امری بژکتیو مندرج نیست، بلکه این دو یکدیگر را متقابلاً طرد می‌کنند. بنابراین، امر سوژکتیو باید به امری بژکتیو پیوندد. — در مفهوم طبیعت مندرج نیست که امری خردمند نیز هست که طبیعت را متمثل می‌کند. لذا چنین می‌نماید که طبیعت برقرار می‌بود حتی اگر هیچ چیز نمی‌بود که آن را متمثل کند. بنابراین، مسئله را می‌توان این‌گونه نیز بیان کرد: چگونه امری خردمند به طبیعت می‌پیوندد، یا چگونه طبیعت به جایی می‌رسد که متمثل شود؟

این مسئله طبیعت یا امری بژکتیو را مقدم می‌دارد. بنابراین، این مسئله بدون تردید مسئله علم طبیعت است که همین کار را انجام می‌دهد. — در این‌جا فقط به‌اختصار می‌توان نشان داد که علم طبیعت — بدون آن‌که بداند — به‌واقع خودش را دست‌کم به راه حل این مسئله نزدیک می‌کند.

اگر هرگونه دانش به‌اصطلاح دو قطب^۳ داشته باشد که یکدیگر را متقابلاً پیش‌فرض بگیرند و اقتضا کنند، آن‌گاه باید در همه علوم یکدیگر را جست‌وجو کنند؛ از این رو، ضرورتاً باید دو علم بنیادی وجود داشته باشد، و شروع کردن از یک قطب بدون رانده شدن به قطب دیگر باید غیر ممکن باشد. بر این اساس، گرایش^۴ ضروری کل علم طبیعت این است که از طبیعت به امری خردمند برسد. این، و جز آن هیچ، در بنیاد تلاش

1. Denken
2. das Gesetzmäßige
3. sich selbst zu reflektieren
4. unreif
5. Reflexion
6. Vernunft

1. Identität
2. aufgehoben
3. Pol
4. Tendenz